



سر مقاله

الزرقاوی والقاعده

زنان کارگر قربانیان اولیه سیاست های نئولیبرالیستی

آنچه که وضعیت عراق را بیش از پیش بحرانی کرده است همانا درگیری های فرقه ای و اختلافات دیرینه مذهبی و عشیره ای است که با سقوط صدام حسین فرجه سرباز کردن پیدا نموده اند. در این ماجرا امپریالیسم آمریکا و متحدین آن با توسل به سیاست دیرینه « تفرقه بینداز و حکومت کن » تلاش کرده اند تا با دامن زدن به این اختلافات و سایر تضادهای موجود در جامعه عراق که زیر دیکتاتوری حزب بعث امکان بروز نداشتند، از شکل گیری یک جنبش انقلابی سراسری جلوگیری کرده و از تبدیل شدن عراق به ویتنامی دیگر ممانعت بعمل بیاورند.

ابو مصعب الزرقاوی یکی از رهبران اصلی سازمان القاعده در عراق کشته شد. سال گذشته اسامه ابن لادن ابومصعب الزرقاوی را بعنوان امیر ارشد القاعده در عراق تعیین کرده بود.

ادامه در صفحه ۴

مکزیک دو پاره شده

یک ثقل گسترده و آشکار. به گفته خوزه مانوئل باروزو، رئیس کمیسیون اروپا. بیست و پنج وزیر امور خارجه اتحادیه اروپا نیز « نگرانی جدی » خود را ابراز داشتند. و وزیر امور خارجه هلند اظهار نمود که « انعکاس صریح و روشن نگرانی اتحادیه اروپا و همگی دولتهای عضو آن، در رابطه با نتیجه انتخابات ریاست جمهوری، حائز اهمیت بسیاری است ».

سازمان خبرنگاران بدون مرز یادآور می شود که « این انتخابات حاصل انحطاط و فرسایش متوالی و بی سابقه مطبوعات این کشور طی چهار سال اخیر است ». در واشنگتن شخصیت هایی چون کالین پاول، هنری کیسینجر و زبگنیو برژنسکی تصریح نمودند که ایالات متحده نمی تواند نتیجه رسمی این انتخابات را به رسمیت بشناسد. National Democratic Institut، به ریاست مادلن آلبرایت، وزیر امور خارجه سابق؛ Freedom House، به مدیریت جیمز وولزی، رئیس سابق CIA، American Enterprise Institut، که به ابتکار جرال د فور، رئیس جمهور اسبق آمریکا، بنیان نهاده شده است و یا Open Society Institut، به رهبری جرج سورس، « تقلبات گسترده » را افشا نموده و مورد انتقاد قرار دادند و خواهان اعمال « مجازات های اقتصادی » شدند. سناتور ریچارد لوگر، رئیس کمیسیون امور خارجه سنا و فرستاده ویژه پرزیدنت جرج بوش نیز آشکارا از ثقل در انتخابات، سخن گفت.

ادامه در صفحه ۳

برخی ها عادت کرده اند با تکرار طوطی وار فورمولها ئی که توسط تئوریسین ها و سخنگویان انحصارات سرمایه داری و ستادهای رهبری آنان نظیر بانک جهانی و صندوق بین المللی پول ارائه میشوند، برای معضلات اجتماعی کشور خود راه حل ارائه دهند. این تقلید و عادت در کشورهای عقب مانده سرمایه داری که نیروی کارازران و منابع مواد خام و بازار آن مورد مناقشه سرمایه جهانی است، تقریباً به عادت روز تبدیل شده است. این عادت در کشورما ایران نیز که درگیر یک حکومت مذهبی ارتجاعی است و روشنفکران و جریانات سیاسی آن رابطه مستقیمی با کار و زندگی توده های مردم ندارند، به شدت رواج داده میشود. بسیاری از آنها ورود نئولیبرالیسم در عرصه جهان را واقعا « پایان تاریخ » میدانند برغم اینکه ممکن است با این استنتاج هم مخالفتی واقعی داشته باشند. آنها مدعی هستند که با اعمال سیاست نئولیبرالیستی و جهانی سازی شرایط کار و زندگی کارگران بویژه کارگران زن بهبود مییابد. معضلات اجتماعی در عرصه های اقتصادی، سیاسی و اجتماعی و فرهنگی حل میشوند و یا روبه حل شدن خواهند گذاشت.

اما واقعیت موجود در سراسر جهان پوچ بودن چنین ادعائی را به اثبات میرساند. بروز جنگهای منطقه ای تشدید تضادهای طبقاتی، سوء تغذیه، ابعاد وسیع بیکار سازیها و ترس از بیکاری و نبود تامین شغلی، باز پس گیری دست آوردهای طبقه کارگر و تحدید و یا لغو تامينات اجتماعی، رواج قراردادهای موقت و کارکودکان و گسترش اعتیاد فحشا و تجارت انسان و گسترش سایر ناهنجاریهای اجتماعی جانی برای عوامفریبی مدعیان بهبود شرایط زندگی در زیر نتایج عملکرد نئولیبرالیسم باقی نمیگذارد.

در این میان زنان کارگر بیشترین فشار اقتصادی و تبعیضات جنسی را متحمل میشوند. زنان کارگر علاوه بر تحمل مشکلاتی که کارگران عموماً با آنها دست بگریبان هستند با مشکل تبعیض جنسی و تشدید این تبعیض در شرایط جدید مواجه بوده و از آن رنج میبرند. تبعیض در خانواده، در محیط کار و در اجتماع بر زندگی کارگران زن تاثیرات ویران کننده ای برجای میگذارد. این وضع کم و بیش همه کشورهای جهان از جمله کشورهای پیشرفته سرمایه داری را شامل میشود که بویژه با پیاده کردن قوانین نئولیبرالی تشدید شده است.

در ایران که زنان از ابتدائی ترین حقوق انسانی خود برخوردار نیستند تبعات این سیاست تاثیراتی به مراتب سخت تر از کشورهای دیگر بر کار و زندگی زنان باقی میگذارد. با پیاده کردن سیاست « تعدیل نیروی انسانی » زنان کارگر کارخانه ها و کارگاه ها اولین دسته ای از کارگران هستند که موج اخراج سازیها دامنهشان را میگیرد.

ادامه در صفحه ۲

زنان کارگر قربانیان اولیه سیاست‌های نئولیبرالیستی

با رواج قراردادهای موقت که به قراردادهای برده ساز معروفند کارگران زن از دور رقابت در بازار کارکنارزده میشوند و در بعضی رشته‌ها هیچگونه شانس حتی برای استخدام موقت با حقوقی بمراتب پائین‌تر از مرد بدست نمی‌آورند. کارفرمایان و صاحبان سرمایه قبل از خرید کارخانه‌های دولتی خواهان آن میشوند که دولت به همراه تعدیل نیروی کار، زنان بیشتری شامل اخراج‌ها و بازخرید‌ها شوند، چرا که آنها پرداخت هزینه دوران بارداری و بعد از وضع حمل و مهد کودک و غیره را مقرون به صرفه نمی‌دانند. در صورت نیاز به کار زنان آنها را با حقوقی بسیار کمتر از مردان و بصورت کنتراستی و یا کوتاه مدت اما با درجه استثماری شدیدتر به کار می‌گیرند. علاوه بر آن در شرایط عدم وجود تامین شغلی و فشار رقابت، باعث میشود اغلب کارگران مرد نیز این تبعیض جنسی را در محیط کار پذیرا شوند و گاه خود نیز به آن دامن بزنند. به همین نسبت که زنان شانس کمتری برای یافتن کار در کارخانه‌های بزرگ دارند کارگاه‌های کوچک کمتر از ۱۰ نفر کارکن پذیرای استخدام تعداد بیشتری از زنان هستند، چرا که این کارگاه‌ها کلاً از شمول قانون کار خارج هستند و بنابراین هیچگونه مزایائی از جمله مرخصی دوران زایمان و مهد کودک و غیره به کارگر زن تعلق نمی‌گیرد و کارفرما ضمن استثمار شدید و دلخواهی از کارگر زن هروقت که خواست بدون پرداخت دیناری خسارت آنها را اخراج میکند و میدانیم که کارگاه‌های کوچک در ایران بسیار زیاد و همه جا پراکنده هستند و میلیونها کارگر در این کارگاه‌ها به کار مشغولند. فقط نزدیک به یک میلیون از این کارگران در فرش‌بافیها با شرایطی طاقت فرسا و با دستمزدی کم استثمار میشوند.

در راستای اجرای سیاست نئولیبرالیسم و پیاده کردن دستورات بانگ جهانی و صندوق بین‌المللی پول زنان کارگر بیشترین فشار تبعیض و استثمار و بی حقوقی را متحمل میشوند. علاوه بر امروزه در عرصه تامین سودهای کلان در بازار رقابت کالاها زنان خانه دار و صد ها هزار زنی که از روستاها مهاجرت کرده و در حاشیه شهرها مسکن گزیده اند نیروی کار ارزانی را در اختیار سرمایه داران و شرکتهای کوچک و بزرگ قرار میدهند. شرکتهای پیمانکاری نیروی کار این زنان را بصورت اجاره

و با قراردادهای کوتاه مدت و خارج از قوانین کار اجیر کرده و در اختیار شرکتهای دیگر قرار میدهند تا در امور خانه داری، نظافت و همیاری از معلولین و سالمندان و غیره بکار گرفته شوند و بخش زیادی از دستمزد این کارگران را شرکت‌های اجاره دهنده به جیب میزنند و سرانجام آنچه که باقی میماند نان بخور و نیمیری بیش نیست.

علاوه بر آن، بخش زیادی از این کارگران زن کارهای کارخانه‌های بزرگ را در خانه با حقوقی بسیار ناچیز و به صورت کنتراستی انجام میدهند و کارفرماها علاوه بر پرداخت دستمزد کم عملاً پول محل کار و هزینه‌های نظیر ایاب و ذهاب و برق و آب را هم به حساب کارگر به جیب میزنند. مدیران این شرکت‌ها از کارگران سفته‌های سفید امضا میگیرند و برای اینکه عیدی و سنوات و سایر مزایا را نپردازند از همان بدو به کارگماردن کارگران از آنها برگ تسویه حساب سفید امضا میگیرند تا زمان اخراج کارگر هیچگونه امکانی برای شکایت نداشته باشد. اخیراً نیز با رواج این شیوه استثمار این قراردادها به زمانه بسیار کمتر، تا شش هفته هم پائین آورده شده است. در واقع امر نوعی برده داری را بر محیط‌های کارگری حاکم کرده اند. اینها فقط نمونه‌ای از هزاران نوع تضییق و تبعیضی است که تحت لوای نئولیبرالیسم و بازار آزاد بر کارگران بطور کلی و بر کارگران زن بخصوص تحمیل میشود. برای کارگران در این وضعیت اسف بار چاره‌ای نمانده است جز اینکه متحد و متشکل شوند و برای مقابله با تعرضات سرمایه داری از تجربیات خود و کارگران دیگر کشورها سود جسته و مبارزه خود را گسترش دهند.

خواست‌ها و مطالبات زنان کارگر علاوه بر خواست‌های فوری طبقه کارگر نظیر، قراردادهای دسته جمعی، جلوگیری از اخراجها، بیمه همگانی آزادی اجتماع، بیان، تشکل، تحزب، اعتصاب خواستهائی نظیر، داشتن فرصت‌های برابر شغلی، رفع تبعیض جنسی، دستمزد برابر درازای کاربرد با مردان، امکان دست یابی به آموزش حرفه‌ای، مهد کودک، حق مسکن، مرخصی قبل و بعد از زایمان با پرداخت حقوق به همراه تضمین شغلی آزادی پوشش و لغو حجاب اجباری از جمله خواستههای فوری زنان محسوب میشوند.

تحقق مطالبات فوق تنها با تشکل و اتحاد زنان کارگر و مبارزه متشکل به همراه دیگر کارگران و در اتحاد با دیگر نیروهای اجتماعی نظیر پرستاران، معلمان، دانشجویان و غیره میسر خواهد بود.

فرمانده بسیج که در آذربایجان مستقر شده

فرمانده بسیج که در آذربایجان مستقر شده، طی سخنانی در تبریز از فتح دوباره آذربایجان سخن گفته است! سخنان بغایت نسنجیده و تحریک آمیز فرمانده بسیج بر پایه دلآوری‌های بسیج آذربایجان تنظیم شده بود و این در حالی است که گزارش‌های هولناکی درباره دستگیری‌های گسترده، جنایات در بازداشتگاه‌ها و حتی شکار مردم در شهرهای آذربایجان رسیده است. این گزارش‌ها چنان هولناک است که دوران ورود ارتش شاهنشاهی به آذربایجان و تبریز، پس از عقب نشینی حکومت خودمختار آذربایجان در سال ۱۳۲۵ را تداعی می‌کند و ما از انتشار آنها با این احتمال که "غلو" آمیز باشد تاکنون خودداری کرده ایم.

سردار محمد حجازی طی سخنانی در جمع بسیجیان تبریز، بعنوان فاتح عملیات تبریز گفت: مخالفان نظام برای ایجاد رخنه در صفوف واحد ملت ایران از طریق برنامه‌های تلویزیونی خواستند آخرین تیر ترکش خود رها کنند و آذربایجان را مورد هدف قرار دهند اما هنوز خیلی‌ها آذربایجان را نشناخته‌اند.

بسیجیان باید در این برهه، هوشیاری و صلابت خود را لحظه‌ای از دست ندهند و آمادگی روحی و جسمی را بیافزایند. ظاهراً بسیج خود را آماده سفر احمدی نژاد به آذربایجان می‌کند و این سخنان باید در راستای چنین هدفی بیان شده باشد.

فرمانده بسیج نیز مانند دیگر مقامات حکومتی، شورش سراسری در آذربایجان را به گردن دست‌های خارجی و تلویزیون‌های منطقه‌ای انداخت. کاری که شاه و فرماندهان نظامی او نیز در جریان شورش‌ها و تظاهرات سال ۱۳۵۶ مردم تبریز کردند.

ادامه

مکزیک دو پاره شده

به زعم وی: « تردیدی نیست که یک تلاش همه جانبه و سازمان یافته برای تقلب در این انتخابات صورت گرفته است، یا به رهبری مقامات رسمی و یا با مشارکت آنان ».

خواننده این سطور تصور می کند که خواب می بیند و شگفت زده از خود می پرسد که چگونه تا کنون از چنین اظهاراتی در رابطه با انتخابات ریاست جمهوری در مکزیک غافل مانده است؟ حق با شماست. هیچیک از شخصیت ها و نهاد های نامبرده در سطور بالا، وقایع اخیر مکزیک را تخطئه نکرده است. همگی این تفاسیر، البته موثق، به انتخابات ۲۳ نوامبر ۲۰۰۴ مربوط می شود... در اوکراین (۱).

باید گفت که « جامعه بین المللی » و « سازمان های دفاع از آزادی ها » ی متعارف، که خود را در صربستان، گرجستان، اوکراین و یا همین اواخر در بیلوروسی چنین هشیار و فعال نشان دادند، در برابر « کودتای انتخاباتی » مکزیک که در حال حاضر در مقابل چشمان ما در جریان است، همگی مهر سکوت بر لب زده اند (۲). حالا اگر، برعکس، همین انتخابات مثلاً در ونزوئلا برگزار شده بود و اگر برنده انتخابات (با اختلاف به زحمت ۵۶.۰ درصد آراء) کسی بود مانند... پرزیدنت هوگو شاوز، بیا و ببین که چه الم شنگه ای در سراسر جهان بر پا می شد.

انتخابات مکزیک، در ۲ ژوئیه، دو کاندیدای عمده را رویا روی هم قرار داد: فیلیپه کالدرون، از حزب عمل ملی (حزب حاکم، راست کاتولیک)، که از جانب مؤسسه فدرال انتخابات بعنوان برنده (موقت) انتخابات معرفی شده است، و آندرس مانوئل لویز ابرادور، از حزب انقلاب دموکراتیک (چپ میانه رو).

مدتها پیش از شروع مبارزات انتخاباتی، برای رئیس جمهور وینسنت فاکس و مقامات حاکمیت محرز بود که لویز ابرادور، با برنامه مبارزه با فقر خود، کاندیدایی است که باید شکست بخورد. به هر وسیله ممکن. از سال ۲۰۰۴، بر اساس نوارهای ویدئویی مخفی، که کانال های تلویزیونی سر سپرده حاکمیت، Televisa و TV Azteca، با خوش خدمتی تمام

آنها را پخش کردند، توطئه ای برای بدنام ساختن وی به راه افتاد. تلاشی بی ثمر.

سال بعد، وی به بهانه نامربوطی چون، عدم رعایت موازین قانونی برای احداث راه ورودی یک بیمارستان، محکوم و زندانی و از حق شرکت در انتخابات محروم شد. اما ذر برابر تظاهرات گسترده حمایت از او، حاکمیت سرانجام ناچار به احیاء حقوق او گشت.

از آن زمان تا کنون. روند لجن پراکنی همچنان ادامه دارد و در طول مبارزات انتخاباتی به درجه ای جنون آمیز رسید (۳). به ویژه آنکه اکنون، موجی از وحشت بر فراز الیگارشی های آمریکای لاتین (و دولت ایالات متحده) در جریان است. چراکه چپ (تقریباً) در همه جا به پیروزی رسیده است: در ونزوئلا، برزیل، اوروگوئه، آرژانتین، شیلی، بولیوی... و پیمان های جدید منطقه دیگر کوبا را طرد نمی کنند (۴).

در چنین فضایی، پیروزی لویز ابرادور (دادگاه انتخاباتی، در ۶ سپتامبر آینده تکلیف قضیه را روشن خواهد نمود) می توانست پی آمد های ژئو پولیتیک بسیار مهمی به همراه داشته باشد. که نه کار فرمایان و نه رسانه های بزرگ مکزیک خواهان آنند. و نه واشنگتن. به هیچ قیمت. ولو به بهای قربانی کردن دموکراسی. اما لویز ابرادور و خلق مکزیک هنوز حرف آخر خود را نکرده اند.

نوشته Ignacio Ramonet

پاورقی ها:

۱- ایده مقایسه واکنش ها نسبت به انتخابات اکرین و مکزیک، از جیمز ک. گالبرایت است در " Do maths in Mexico "، دی گاردین، لندن، ۱۷ ژوئیه ۲۰۰۶.

۲- در باب عمق و ابعاد تقلب ها، میتوان بطور مثال به گزارش ۱۷ ژوئیه Centro de derechos humanos Fray Bartolomé، ۲۰۰۶، de Las Casas (www.sipaz.org/documentos/obsddcp/elec_06_06_s.html).

۳- در زمینه حدت و شدت حملات، به جان راس، "All Against Lopez Obrador" مراجعه شود، ف کانتر پانچ، ۶ آوریل ۲۰۰۶. رک برنار کسن، "یک آمریکای لاتین نوین در وین"، لو موند دیپلماتیک، ژوئن ۲۰۰۶.



الزرقاوی و القاعدة

الزرقاوی که فرماندهی بیشترین عملیات مسلحانه در عراق به او نسبت داده میشود اخیراً خبر تشکیل شورای مجاهدین برای تاسیس حکومت اسلامی در عراق را اعلام کرده بود و از همه مسلمانها خواسته بود تا به این شورا بپیوندند. مرگ الزرقاوی با موجی از شادی و استقبال سران کشورهای مختلف مواجه شد و علاوه بر آن خبر کشته شدن الزرقاوی به کاهش قابل توجه قیمت نفت در بازارهای جهان منجر شد و بار دیگر تأثیر عمیق تشنجات منطقه در تحولات اقتصادی جهان را گوشزد کرد. در اینکه کشته شدن الزرقاوی ضربه مهمی به سازمان مادر، یعنی القاعدة محسوب میشود تردیدی نیست، اما این هم واقعیتی است که با توجه به حضور و عملکرد امپریالیسم آمریکا و متحدین آن در منطقه و با توجه به نفرت فزاینده توده های مردم از سیاست ها و اعمال تجاوزکارانه امپریالیسم آمریکا و در شرایط فقدان جنبشهای انقلابی و سوسیالیستی قوی هنوز زمینه رشد جریانات ارتجاعی اسلامی و حرکت هائیکه زیر لوای اسلام بر علیه حضور آمریکا در منطقه شکل میگردند وجود دارد و در این میان کشته شدن این ویا آن فرمانده عملیاتی ویا رهبری سیاسی تغییر قابل توجهی در روند اوضاع ایجاد نمیکند. بر زمینه تجاور و جنگ و کشتار و گسترش فقر و فلاکت و آوارگی و بیخانمانی و بی چشم اندازی توده های زحمتکش مردم است که به سازمانها و افراد دست ساز امپریالیسم نظیر القاعدة، طالبان و الزرقاوی وغیره که روزگاری به نوکری آمریکا گردن گذاشتند و اینک به «قهرمانان» مقاومت علیه آمریکا تبدیل شده اند. میدان وزمینة میدهد تا در لباس ناجی توده های مردم ظاهر شوند. جنبش های اجتماعی انقلابی و طبقاتی علیه امپریالیسم و سرمایه داری و دولت های ارتجاعی حاکم را منحرف کرده و به جنگ بین مذاهب و فرقه ها سوق دهند. این سازمانها ی ارتجاعی که بنه اش توسط سازمانهای جاسوسی امپریالیستها به سرکردگی امپریالیسم آمریکا ریخته شده و تحت آموزشهای ضد کمونیستی و تروریستی آنها پرورش یافته اند مانع مهم شکل گیری یک جنبش واقعا ضد امپریالیستی و ضد ارتجاعی در منطقه محسوب میشوند. جنبشی که میتواند با جلب پشتیبانی افکار عمومی مترقی جهان امپریالیسم آمریکا و دولت های ارتجاعی را به زانو درآورد و از این نظر میتوان مدعی شد که عملکرد این سازمانها در دراز مدت به سیاست و اهداف امپریالیستها و گروه های ارتجاعی منطقه خدمت میکنند. بی جهت نیست که دول اشغالگر تاجائی که میتوانند نقش جریانات ارتجاعی موجود در عراق را عمده میکنند تا اولاً تداوم حضور خود را توجیه کنند و در عین حال به افکار عمومی به قبولانند که مخالفین حضور آنها به جریانات ارتجاعی اسلامی محدود میشود که قابل دفاع نیستند و در ثانی تضادهای اصلی موجود وضعیت فعلی در عراق را از دیده ها پنهان سازند. آنچه که وضعیت عراق را بیش از پیش بحرانی کرده است همانا در گیری های فرقه ای و اختلافات دیرینه مذهبی و عشیره ای است که با سقوط صدام حسین فرجه سرباز کردن پیدا

نموده اند. در این ماجرا امپریالیسم آمریکا و متحدین آن با توسل به سیاست دیرینه « تفرقه بینداز و حکومت کن » تلاش کرده اند تا با دامن زدن به این اختلافات و سایر تضادهای موجود در جامعه عراق که زیر دیکتاتوری حزب بعث امکان بروز نداشتند، از شکل گیری یک جنبش انقلابی سراسری جلوگیری کرده و از تبدیل شدن عراق به ویتنامی دیگر ممانعت بعمل بیاورند. بر پایه چنین سیاستی است که با گذشت بیش از سه سال از اشغال عراق و کشته و نابود شدن ده ها هزار از مردم عراق تلفات نیروهای آمریکائی و متحدین آن به سه هزار نفر هم نمیرسد. فعالیت نیروهای القاعدة و جریانات ارتجاعی نظیر آن در عراق و بمب گذاری آنها در اماکن عمومی و دامنگستر شدن جنگ بین فرقه های گوناگون نه فقط مانع عمده شکل گیری یک جنبش انقلابی در عراق و در منطقه هستند بلکه زمینه توجیه پذیری تداوم حضور نیروهای اشغالگر را فراهم میکنند تا بتوانند به طرح های استراتژیک خود در منطقه جامه عمل بپوشانند. از جمله این سازمانها که نام آن بیش از همه بر سر زبانها جاریست سازمان معروف القاعدة است.

سازمان القاعدة که بیشترین عملیات انتحاری و تروریستی در عراق توسط نیروها و طرفداران آن انجام میشوند و یا به این سازمان نسبت داده میشوند با واقعه معروف ۱۱ سپتامبر بیشتر بر سر زبانها افتاد. در حالیکه زمینه و عوامل بوجود آورنده این سازمان و ده ها سازمان ریز و درشت دیگر اسلامی به سالهای بسیار دور و دورتر از واقعه ۱۱ سپتامبر و به سالهای بعد از انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ روسیه بر میگردد.

با پیروی طبقه کارگر در روسیه و سپس تشکیل اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی و متعاقب آن رشد جنبشهای کارگری و ضد استعماری و ضد امپریالیستی در سراسر جهان، طرح سازماندهی و حمایت از جنبشهای ارتجاعی اسلامی و بعد ها ایجاد کمربند سبز دور شوروی به یکی از سیاست های استراتژیک کشورهای امپریالیستی در راس آنها امپریالیسم آمریکا مبدل شد. ایجاد، تقویت و توسعه سازمانهای مذهبی بنیادگرا و ضد کمونیستی با تزریق بودجه های کلان و تسلیح آنها با مجهزترین سلاح های انفرادی و وسایل ترورستی از جمله برنامه سرمایه جهانی برای مقابله با نفوذ کمونیسم و جلوگیری از رشد و گسترش جنبشهای آزادیبخش و سوسیالیستی محسوب میشود. سازمان القاعدة نیز یکی از فرزندان خلف سی ای ای و محصول بلا فصل سیاست های امپریالیستی در مقابله با شوروی بویژه بعد از حضور آن در خاک افغانستان است که بعد از فروپاشی اتحاد شوروی و تغییر و تحول در سیاستهای آمریکا اینک با ارباب خود سرشاخ شده و به « دشمن درجه یک » آن تبدیل شده است.

در اینجا توجه خوانندگان نشریه را به مطلبی پیرامون شکل گیری القاعدة جلب میکنیم دفتر «مکتب الخدمه» که هدف آن مسلح کردن و آموزش و پشتیبانی و تجهیز مجاهدین عرب برای جنگ با شوروی سابق بود با کمک آمریکا، پاکستان، عربستان و سازمانهای خیریه اسلامی عربی، توسعه یافت و به یک نیروی تشکیلاتی تبدیل شد؛ از نظر فکری، سنی سلفی جهادی و به عبارتی، وهابی سیاسی به شمار میروند که از درون وهابیت سنتی و محافظه کار سر بر آورده است. القاعدة از نام پادگان نظامی این گروه به نام «قاعده الجهاد» (پایگاه

نبرد مقدس) گرفته شده، بیشتر اعضا ابتدا این سازمان را «جبهه بین‌المللی جهاد علیه یهودیان و صلیبیان» می‌نامیدند. در سال ۱۹۹۸ ایمن ظواهری سازمان جهاد اسلامی مصر را با سازمان القاعده ادغام کرد و به شخص دوم این تشکیلات تبدیل شد. به دنبال اشغال افغانستان توسط اتحاد شوروی، مسلمانان جهادگر از سراسر خاورمیانه داوطلب جنگ در افغانستان شدند.

دکتر عبدالله عزام رهبر معنوی عرب - افغان‌ها و یا القاعده فعلی (متولد فلسطین شهر جنین) در سال ۱۹۸۲ به افغانستان رفت و دفتر خدمت‌رسانی بیت انصار را در سال ۱۹۸۴ در پیشاور تأسیس کرد، اما در سال ۱۹۸۹ در اثر انفجار یک بمب کشته شد که تحلیل‌گران آن را به تصفیه حساب درون گروهی عرب افغانها تعبیر نمودند، کما این که در مورد قتل مسعود سمبل مجاهدین نیز این اقدام تکرار شد.

بن لادن نیز که از یک خانواده ثروتمند نزدیک به دربار عربستان بود و مانند بسیاری از سعودی‌های وهابی ریشه یمنی دارد، از همان آغاز به عنوان معاون دفتر خدمت‌رسانی در پیشاور آغاز به کار کرد. هدف دفتر، خدمات‌رسانی به خانواده‌های داوطلب از تمامی کشورهای عربی عازم جهاد در افغانستان بود. این مجاهدین جنگجو که بعد از فروپاشی شوروی به عرب افغان معروف شدند، در واقع، یک استان عربی را در داخل مرز پاکستان - افغانستان ایجاد کردند که هدف آن، کمک به مجاهدین و خانواده‌های آنها در نبرد علیه کمونیست‌های افغانستان و دولت شوروی بود. با فروپاشی شوروی و سپس روی کار آمدن دولت ربانی، مجاهدین عرب مدتی بلا تکلیف ماندند و بخشی از آنان به بوسنی و هرزه‌گوین و عده‌ای زیادی نیز به کشورهای خود برگشتند تا دولت‌های دست‌نشانده غربی را به زعم خود سرنگون کنند. جنگجویان عرب افغان نیز، توانستند در الجزایر استحکامات قدرتمندی ایجاد کنند و دولت را تا آستانه سقوط پیش برند.

القاعده از نام پادگان نظامی این گروه به نام «قاعده الجهاد» (پایگاه نبرد مقدس) گرفته شده، بیشتر اعضا ابتدا این سازمان را «جبهه بین‌المللی جهاد علیه یهودیان و صلیبیان» می‌نامیدند. در سال ۱۹۹۸ ایمن ظواهری سازمان جهاد اسلامی مصر را با سازمان القاعده ادغام کرد و به شخص دوم این تشکیلات تبدیل شد.

در سال ۱۹۸۹ حسن ترابی با ارسال پیک به پیشاور از افراد القاعده دعوت کرد که در جنگ با شورشیان جنوب به سودان کمک کنند؛ از اینجا بود که اسامه بن لادن و تعدادی از افراد القاعده در سودان مستقر شدند که گروه جنگوی (جنگجوی) سودان، محصول آن سال‌ها است، اما پس از چند سال فعالیت تجاری در سودان بن لادن ناچار شد، سودان را به مقصد افغانستان ترک کند. در این برگشت بود که عرب افغان‌ها آمریکا را نیز در ردیف کفر جهانی قرار داده و پیمان بستند تا همان‌گونه که علیه کمونیسم جنگیدند، علیه این نیروی شیطانی نیز بجنگند. سازمان سیا هرگز انتظار نداشت، عرب افغان‌ها دشمنی با کمونیسم - هندویزم و شیعه را به دشمنی با آمریکا تبدیل کند. انفجار هم‌زمان سفارت آمریکا در نایروبی و دارالسلام تانزانیا در سال ۱۳۷۷ اعلام جنگ رسمی بر ضد آمریکا بود و سپس ۱۱ سپتامبر، فاز جدیدی در این مسیر بود که منجر به لشکرکشی آمریکا به افغانستان شد.

با سقوط آخرین پایگاه القاعده در کوه‌های تورابورای افغانستان (اواخر دسامبر ۲۰۰۱) سازمان، وارد مرحله جدیدی شد که عمده‌ترین ویژگی آن، محافظه‌کاری و فعالیت کاملاً مخفیانه و زیر زمینی است. شرایطی که در واقع، تابع روند روزافزون جنگ جهانی علیه تروریسم پس از ۱۱ سپتامبر است.

موج نخست حملات تروریستی القاعده، پس از حوادث ۱۱ سپتامبر (۲۰۰۱) در سه کشور یمن، کنیا و اندونزی صورت گرفت (اکتبر و نوامبر ۲۰۰۲) و موج دوم نیز در دو کشور عربستان و مراکش رخ داد و موج سوم در عراق و مالزی (اگوست ۲۰۰۳) و موج چهارم در عراق و عربستان (نوامبر ۲۰۰۳) به راه افتاد. پنجمین موج نیز ترکیه، اسپانیا، ایران و باز هم عراق (۲۰۰۳) را در بر گرفت. تردیدی وجود ندارد که تمامی عملیات‌های فوق توسط القاعده صورت گرفته است، زیرا نگاهی گذرا به سلسله عملیات‌هایی که از زمان انفجارهای نایروبی و دارالسلام (اگوست ۱۹۹۸) تا حملات ۱۱ سپتامبر (۲۰۰۱) روی داده است، نشان می‌دهد که ویژگی عمده عملیات‌های القاعده، در هم‌زمانی انفجارها و انتخاب مکان‌های آکنده از جمعیت است.

القاعده در دوره اول فعالیت خود در سیر صعودی از دسته‌ای محلی به سازمانی جهانی با شبکه پیچیده عنکبوتی و بین‌قاره‌ای توفیق یافته است. دوره دوم فعالیت القاعده - که از حملات ۱۱ سپتامبر تاکنون را در بر می‌گیرد - دوره‌ای است که طی آن، القاعده به سازمانی فرامنطقه‌ای تبدیل شد. تحولات جدید امنیتی، باعث شد که این سازمان جهانی، ساختاری جدید، منعطف، غیرمتمرکز و در عین حال پیچیده پیدا کند؛ ساختاری که در آن، چندین شعبه مستقل و چندملیتی از رأس سازمان منشعب شده و با وجود هم‌آوایی با اهداف کلی سازمان، ساختاری خوداتکا و مستقل در طراحی و اجرای عملیات‌های تروریستی داشته باشد.

تشکیلات سازمان چند ملیتی القاعده دوران جهش القاعده از فعالیت‌های محدود به فعالیت‌های جهانی در سودان گذران شد. در آن زمان، اسامه بن لادن و هم‌پیمانانش از سازمان «الجهاد» مصر با مجاهدان مشهور به «افغان‌های عرب»، القاعده را در قالب سازمانی بزرگ‌تر و پیچیده‌تر به نام «جبهه جهانی علیه یهودیان و صلیبی‌ها» سازماندهی می‌کردند و با اولویت دادن به موضوع فلسطین سازمان توانست مشروعیت برای خود به دست آورد.

فعالیت نقطه برجسته این سازمان، زمانی بود که جنگجویان عرب آن - که اینک القاعده نام گرفته است - دوباره به افغانستان مهاجرت کردند و قبایل پشتون و طالبان، میزبان این سازمان شدند. قبایل پشتون در قالب حکومت طالبان، قدرت را به سرعت در افغانستان به دست گرفتند. القاعده با حمایت همه‌جانبه طالبان که به مدت پنج سال - از سپتامبر ۱۹۹۶ تا دسامبر ۲۰۰۱ - به طول انجامید - در توسعه تشکیلاتی خود و نیز ساماندهی «جهاد بین‌المللی» توفیق یافت و توانست پایگاه‌های متعددی را در سرتاسر افغانستان دایر کند. این پایگاه‌ها شامل ۴۸ مرکز آموزشی و ۳۰ هزار داوطلب بود که هجده هزار تن از آنان، عضو رسمی القاعده بودند و حقوق ماهانه بین ۷۰ تا ۱۳۰ دلار دریافت می‌کردند و به شکل مستمر در پایگاه‌ها حضور داشتند. مابقی این نیروها نیز پس از گذراندن دوران آموزشی در پایگاه‌های القاعده به سازمان‌های جهادی محلی

پیوستند؛ ضمن آن که رابطه خود را با القاعده حفظ کرده بودند. موج نخست حملات تروریستی القاعده، پس از حوادث ۱۱ سپتامبر (۲۰۰۱) در سه کشور یمن، کنیا و اندونزی صورت گرفت (اکتبر و نوامبر ۲۰۰۲) و موج دوم نیز در دو کشور عربستان و مراکش رخ داد و موج سوم در عراق و مالزی (اگوست ۲۰۰۳) و موج چهارم در عراق و عربستان (نوامبر ۲۰۰۳) به راه افتاد. پنجمین موج نیز ترکیه، اسپانیا، ایران و باز هم عراق (۲۰۰۳) را در بر گرفت.

عملیات‌هایی که القاعده زیر نظر «واحد عملیات‌های برون‌مرزی» به رهبری «ابو زبیده» و «خالد شیخ محمد» و با حمایت چهل گروه جهادی محلی که پیشتر در افغانستان آموزش دیده بودند، صورت داده است، ۲۴ کشور جهان را در بر گرفته است.

سرنوشت مرگبار با سقوط طالبان، جنگجویانی که پیشتر در محیط امن افغانستان گردهم آمده بودند، پراکنده شدند. ضروری بود که سران القاعده، آنان را از گزند نیروهای امنیتی که در تعقیب آنان بودند، مصون بدارند و با تجدید سازماندهی، آنان را برای انجام عملیات به کشورهای مختلف جهان اعزام کنند. القاعده در رویارویی با این چالش جدید تا حدود زیادی موفق بوده است، زیرا به دنبال حملات و فشارهایی که ایالات متحده پس از تهاجم ۱۱ سپتامبر علیه القاعده صورت داد، سه هزار تن از هجده هزار جنگجویی که در پایگاه‌های القاعده (افغانستان) مستقر بودند، در بمباران‌های جنگنده‌های این کشور، کشته شدند و ۱۲۰۰ تن از آنان نیز به اسارت نیروهای آمریکایی درآمدند. نیمی از این تعداد نیز به زندان‌های گوانتانامو انتقال یافتند و نیم دیگر در مراکز سری، که هنوز آمریکایی‌ها مکان آنان را افشا نکرده‌اند، هستند؛

تنها تا کنون، هویت پانصد زندانی گوانتانامو اعلام شده است که همگی به کشورهای عربی تعلق دارند. چهارده هزار جنگجوی باقی مانده نیز موفق به فرار شده و بیشتر آنان به عراق رفته‌اند.

از جمله نیروهایی که القاعده همچنان آن را حفظ کرده، «گردان ۵۵» و متشکل از ورزیده‌ترین جنگجویان آموزش‌دیده القاعده است و نیز مسئولیت حفاظت از اسامه بن‌لادن و دستیاران وی را بر عهده دارند. نیروهای «گردان ۵۵»، اکنون در قلمرو قبایل پشتون در مرز پاکستان و همچنین در وزیرستان پاکستان و در مثلث رباط تنه استقرار یافته‌اند. فرماندهی این گردان بر عهده فردی مصری تبار به نام «مدحت مرسی» مشهور به «ابو خباب» است.

القاعده توانسته است با تشکیل پنج حوزه مجزا که هر کدام دارای ساختار رهبری و عملیاتی مستقل و منابع مالی محلی هستند، به کار خود ادامه دهد. این حوزه‌های مستقل، دیگر نیازی به تبعیت از مرکز ندارد و بر خلاف گذشته که برای انجام عملیات‌ها و تأمین مالی به طور مستمر با حوزه مادر و رهبری مرکزی در ارتباط بودند، عمل می‌کنند.

در پی حمله هوایی آمریکا به مخفیگاه «محمد عاطف ابوحفص مصری» در حومه کابل، که به مرگ وی منجر شد، (دسامبر ۲۰۰۱) «سیف العدل» - هموطن وی - به سمت فرماندهی شاخه نظامی القاعده منصوب شد.

و همچنین در پی بمباران مقر «نصر فهیمی نصر» (محمد صلاح)، «رمزی بن الشیبه» به سمت مسئول واحد تأمین منابع مالی شاخه‌های برون‌مرزی القاعده منصوب شد. دیگر آن که پس از دستگیری «ابو زبیده»، مسئول اجرای عملیات‌های

برون‌مرزی القاعده، در لاهور پاکستان (۲۰۰۲) «خالد شیخ محمد» جانشین وی شد.

رمزی بن الشیبه، مسئول شاخه جنگ‌های دریایی به جای «خالد توفیق العطاش»، فرمانده عملیات نظامی علیه ناو آمریکایی «کول» در بندر عدن که در آوریل گذشته، به دست نیروهای آمریکایی به قتل رسید. رمزی بن الشیبه مسئولیت جدید را با حفظ سمت مسئول تأمین منابع مالی عملیات‌های برون‌مرزی به عهده گرفت. وی در ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۲ در عملیات مشترک نیروهای امنیتی پاکستان و آمریکا در کراچی دستگیر شد.

از جمله نیروهایی که القاعده همچنان آن را حفظ کرده، «گردان ۵۵» و متشکل از ورزیده‌ترین جنگجویان آموزش‌دیده القاعده است و نیز مسئولیت حفاظت از اسامه بن‌لادن و دستیاران وی را بر عهده دارند. نیروهای «گردان ۵۵»، اکنون در قلمرو قبایل پشتون در مرز پاکستان و همچنین در وزیرستان پاکستان و در مثلث رباط تنه استقرار یافته‌اند.

پاکستان تا کنون ۷۵۰ نفر از افراد سرشناس القاعده، از جمله ابومصعب سوری، خالد شیخ محمد، ابو الفرج لیبی و رمزی بن شیبه را دستگیر کرده است. و هم‌اکنون دارای پنج شبکه رهبری مستقل و مجزاست و رهبران پنج شبکه عبارتند از:

- اسامه بن‌لادن، موسس و رهبر سازمان

- ایمن الظواهری، نفر دوم سازمان

- مصطفی احمد الحساوی، مشهور به «شیخ سعید»، مسئول امور مالی و در عین حال، ناشناس‌ترین عضو القاعده، زیرا اطلاعات سرویس‌های امنیتی در مورد او بسیار کم است.

- ابومحمد المصری، وی شخصیتی مرموز و پیچیده و مسئول امور تبلیغاتی القاعده است. کارشناسان اطلاعاتی معتقدند که نوارهای ویدیویی بن‌لادن توسط او ضبط و منتشر می‌شود.

- مدحت مرسی، مشهور به «ابو خباب»، مسئول پیشین واحد «تحقیقات و ساخت سلاح‌های شیمیایی». او اکنون فرمانده «گردان ۵۵» است. این گردان مسئولیت حفاظت از اسامه بن‌لادن را بر عهده دارد.

حوزه‌های پنج‌گانه به شکل زیر است:

۱. حوزه هند و پاکستان: شامل پاکستان، هند و افغانستان. فرماندهی این حوزه بر عهده «امین الحق»، مشهور به «مجاهد خالص» است که بر فعالیت‌های چهار شبکه جهادی محلی نظارت دارد. این شبکه‌ها عبارتند از:

- «سپاه محمد» به فرماندهی «مولوی مسعود ازهر» و سپاه طالبان منطقه وزیرستان به رهبری حاج عمر.

- «جنبش مبارزین کشمیری» به فرماندهی «سید صلاح الدین».

- «جماعت اسلامی کشمیر» به فرماندهی «عبدالرشید الترابی».

۲. حوزه منطقه آسیای مرکزی: شامل ازبکستان، چین، گرجستان و جنوب چین و سینکیان، فرماندهی این حوزه بر عهده «طاهر یولداشیف» است که بر چهار شبکه محلی زیر نظارت دارد:

- «جنبش اسلامی ازبکستان»، که خود یولداشیف موسس آن است.

- «سازمان مجاهدین عرب چچن»، موسس این سازمان «امیر خطاب» بود که پس از کشته شدن وی، «ابوالولید عبدالعزیز الغامدی»، فرماندهی سازمان را بر عهده گرفت.

- «شبکه التوحید و الجهاد» در منطقه «بنکیسی» گرجستان به فرماندهی «ابوالعطیه».

- «جنبش اسلامی اویغورها» که در استان زین جیانگ چین، استقرار یافته و «اوجیماندی عباس»، فرماندهی آن را بر عهده دارد؛ این جنبش در مرزهای قرقیزستان و تاجیکستان پایگاه دارد.

۳. حوزه جنوب شرق آسیا: شامل اندونزی، مالزی و فیلیپین. پیشتر «رضوان عصام الدین»، مشهور به «حنبلی» از سوی القاعده به سمت فرماندهی این حوزه انتخاب شده بود که پس از دستگیری وی در تایلند (اگوست ۲۰۰۲) نزدیک‌ترین فرد وی؛ سرهنگ «سومپرو» مشهور به «ذوالقرنین» زمام امور را به دست گرفت. وی هم‌اکنون بر پنج گروه محلی زیر نظارت دارد:

- «جماعت اسلامی اندونزی». مؤسس این گروه، «ابوبکر بابشیر» است که به دلیل کهولت سن در سال ۱۹۹۴ رهبری را به حنبلی واگذار کرد. پس از بازداشت حنبلی نیز فردی به نام «ذوالمتین» که به «نابغه» مشهور و از نزدیکان وی است، رهبری این گروه را بر عهده گرفت. «نابغه»، همان کسی است که در اکتبر ۲۰۰۲، عملیات بمب‌گذاری «بالی» را برنامه‌ریزی و هدایت کرد.

- گروه «سرباز جهادی» اندونزی به رهبری «جعفر ابوطالب».

- «جماعت اسلامی مالزی» به رهبری «یزید صفت».

- «جنبش ابو سیاف» فیلیپین به رهبری «عبدالرزاق جنجلانی» مشهور به «ابو صبايا».

- «جبهه اسلامی آزادیبخش مورو» به رهبری «اوستافا زاریف گولابی».

۴. حوزه خاورمیانه و خلیج فارس: شامل عربستان، یمن، کویت، عراق، اردن، ترکیه و لبنان. در ابتدا «عبدالرحیم الناشری» از سوی القاعده به سمت فرماندهی این حوزه منصوب شد، اما پس از دستگیری وی - در امارات - توسط CIA (سپتامبر ۲۰۰۲)، «سالم طالب سنان الحارثی»، مشهور به «ابوعلی» رهبری حوزه را بر عهده گرفت. ابوعلی در نوامبر ۲۰۰۳ با موشک هواپیمای بی‌سرنشین آمریکایی، موسوم به «پریدیتور» در یمن به قتل رسید و «محمد حمدی الاهدل» جانشین وی شد. با این حال، فردی مراکشی به نام «عبدالکریم المجاطی» که جانشین وی شده بود، نیز در درگیری در خانه تیمی در عربستان به همراه فرزندش کشته شد. وی در انفجارهای کازابلانکا، مادرید و ترکیه دست داشته و عضو اصلی شبکه «ساماندهی داوطلبان اروپایی جهاد در عراق» بوده است.

وی همچنین بر حوزه غرب عربی و مدیترانه نظارت داشته و با انفجارهای کازابلانکا (۱۶ مه ۲۰۰۲) و مادرید (مارس ۲۰۰۴) مرتبط بوده است. المجاطی در پی تعقیب و گریز با نیروهای امنیتی عربستان به همراه چهارده تن از هم‌زمانش (آوریل ۲۰۰۵) به قتل رسید.

هنوز مشخص نیست که چه کسی جانشین وی شده است. همسر وی در مصاحبه مفصلی با شرق الاوسط چگونگی سفر خود را از مغرب به افغانستان و از طریق ایران به هرات شرح داده است.

حوزه‌ای که المجاطی فرماندهی آن را بر عهده داشت، با داشتن سه گردان رزمی و زیر شاخه‌های آن، یکی از بزرگ‌ترین واحدهای عملیاتی است و دامنه آن، کل منطقه خلیج فارس به ویژه عربستان، یمن و کویت را در بر می‌گیرد. این حوزه بر پنج شبکه محلی زیر نظارت دارد:

«انصار القاعده در جزیره العرب»؛ این عنوانی است که هسته‌های سعودی القاعده بر خود گذاشته‌اند. رهبر این گروه «یوسف العیبری» بود که در ژوئیه ۲۰۰۲ به قتل رسید. «عبدالعزیز عیسی المقرن»، مشهور به «ابوهاجر» - جانشین وی - نیز کمی پس از وی کشته شد. پس از ابوهاجر، «سعود بن حمود العتیبی»، رهبر انصار القاعده شد. این سازمان در حمله انتحاری به ناو آمریکایی «کول» و نفتکش فرانسوی «لمبورگ» در سواحل یمن (اکتبر ۲۰۰۰ و ۲۰۰۲) دست داشته است. سعود العتیبی در عملیات اخیر نیروهای امنیتی عربستان به قتل رسید.

- سازمان «سلفیون کویت» به رهبری «خالد بن عیسی السلطان».

- «ارتش عدن. ابین» به رهبری «طارق الفضلی».

- «انصار القاعده» در یمن به رهبری «محمد ابو غیث».

شعبه دوم این حوزه، صرفاً بر عراق متمرکز شده و دارای سه سازمان جهادی هم‌پیمان با القاعده است. که عبارتند از:

- «جماعت توحید و جهاد» یا القاعده در سرزمین میان رودان (رافدین) به رهبری «ابومصعب الزرقاوی»؛ متولد زرقاوی در اردن.

- «جنبش انصار الاسلام» به رهبری «ملا کریکار» که آخوندی کرد زبان است در کردستان.

- «ارتش انصارالسنه در عراق» به رهبری «ابوعبدالله...حسن بن محمود».

در واپسین روزهای دسامبر ۲۰۰۴ اسامه بن لادن در نواری ویدیویی اعلام کرد که ابو مصعب الزرقاوی - اردنی‌تبار - را به سمت فرماندهی کل تمامی سازمان‌های جهادی عراق موسوم به «جهاد در سرزمین رافدین» منصوب کرده است.

شعبه سوم این حوزه نیز شامل اردن، لبنان و ترکیه است و سه گروه زیر را در بر می‌گیرد:

- «جنبش سلفیه اردنی» به رهبری «ابومحمد المقدسی» که پدر معنوی الزرقاوی است و هم‌اکنون در زندان «السویقه» اردن است.

- «عصبة الانصار» لبنان به رهبری «عبدالکریم السعدی»، مشهور به «ابو محجن».

- «جبهه اسلامی سواران شرق بزرگ» در ترکیه به رهبری «حبیب آقداش».

۵. حوزه غرب عربی و مدیترانه: شامل یازده دولت اروپایی و شمال آفریقا (آلمان، فرانسه، بریتانیا، هلند، بلژیک، ایتالیا، اسپانیا، الجزایر، تونس، مصر، اردن، مراکش و لیبی). در ابتدا عبدالکریم المجاطی، مغز متفکر انفجارهای دارالبیضا، رهبری این حوزه و نظارت بر گروه‌های زیرزمینی ترکیه و مادرید را بر عهده داشت.

دیدگاه‌ها در میان اهل سنت خاورمیانه، نسبت به افراد القاعده بین سمپاتی و قهرمان دانستن آنان و جنایتکار و دشمن اسلام خواندندشان متفاوت است. عده‌ای، آنان را قهرمان و عده زیادی نیز جنایتکار می‌دانند، اما برخی نیز عملکرد غلط غرب را سرمنشأ ظهور آنان دانسته و غرب را مقصر می‌دانند.

در این حوزه یازده گروه جهادی هستند که با یکدیگر رابطه بسیار نزدیکی دارند و در تمام کشورهای نامبرده شعبه فعال دارند، اما در بسیاری از موارد، ارتباط تشکیلاتی ندارند؛ مانند گروه توحید و جهاد مصر، که مستقل عمل کرده است. این گروه‌ها عبارتند از: - «جماعت سلفیه دعوت و کشتار (GSPC) الجزایر» به رهبری «ابومصعب عبدالودود»، وی سومین فردی است که پس از «حسن



خطاب» مؤسس گروه و جانشینش «نبیل صحراوی»، مشهور به «ابو ابراهیم مصطفی» (در اگوست گذشته ترور شد) از سوی القاعده به سمت فرماندهی گروه منصوب شد. این گروه بسیار قدرتمند است و حوزه فعالیت‌هایش در مغرب و موریتانی نیز مشهود است. منطقه جیجل و کوه‌های «سدات»، پایگاه تدارکاتی این گروه است. دولت‌های مراکش و الجزایر در چند سال گذشته، چندین خانه تیمی این گروه را کشف کرده‌اند.

- «جناح سلفیه الجهادیه» مراکش، رهبر معنوی این گروه «محمد الفیزازی» است که پس از انفجارهای مراکش به بیست سال زندان محکوم شد. در کازابلانکا یازده نفر انتحاری که همگی به شهرک فقیر نشین کاروان تعلق داشتند، به چند هتل و مرکز یهودی حمله کردند.

- جماعت اسلامی توحید و جهاد مغرب به رهبری ابوجهاد.

- «سازمان صراط المستقیم» مراکش به رهبری «میلودی زکریا».

- «جماعت هجرت و تکفیر» مراکش به رهبری «داوود مخملی».

- «جماعت اسلامی جنگجویان» مراکش که توسط عبدالکریم المجاطی تأسیس شد. به تازگی، سازمان مبارزه با تروریسم مراکش، «محمد الکرپوزی» - پناهنده ناراضی مراکش در لندن - را به عنوان رهبر جدید این سازمان معرفی کرد، اما وی به شدت این اتهام را رد کرده است. بیشتر از هفتصد نفر در ارتباط با هواداری از القاعده در زندان قنطره مراکش بسر می‌برند.

- گروه توحید و جهاد مصر که مسئول انفجارهای شرم الشیخ و دهب است.

- خلیا الموت زرقاوی در اردن ده‌ها نفر از وابستگان به القاعده در سه زندان جویده - قفقاز و سواکه - هستند که ۱۲۰ نفر آنان از عناصر خطرناک محسوب می‌شوند و مسبب چند بار شورش در

زندان هستند. عزمی الجیوسی، مغز متفکر حمله نافرجام شیمیایی به یک مرکز دولتی نیز جزو آنان است.

- «جماعت اسلامی جنگجویان لیبی». این گروه توسط «محمد بن فاضل» تأسیس شد و اکنون رهبری آن به «عبدال... الصادق» سپرده شده است.

- «جماعت اسلامی جنگجویان تونس» به رهبری «طارق معروفی» بر شعبه‌های خود در بلژیک و ایتالیا نظارت دارد؛ معروفی اکنون در بروکسل زندانی است.

- «سازمان سنت و الجماعه تونس» به رهبری «نزار طرابلسی» که او نیز در بروکسل زندانی است؛ این سازمان بر شعبه‌های بلژیک و هلند نظارت دارد.

- «جبهه اسلامی تونس» به «رهبری علی بن طاهر» که اکنون در تونس زندانی است.

- «سازمان انصار شریعت» در لندن به رهبری «ابو حمزه مصری».

- سازمان «المهاجرون» به رهبری «عمر بکری محمد».

- سازمان القاعده در موریتانی تشکیلات القاعده در مثلث معروف به افغانستان، که در منطقه صحرائی موریتانی و الجزایر است و تشکیلات قدرتمندی دارد که بخش عمده آنها، سال گذشته، دستگیر و در زندان به سر می‌برند. آمریکا در این منطقه، پایگاه‌هایی برای ردیابی تحرکات القاعده برپا کرده است.

با توجه به وفور گذرنامه قلابی در مرزهای پاکستان و افغانستان در سال‌های گذشته، احتمال سفر مخفیانه برخی نیروهای القاعده به ایران وجود داشته است، کما این که بنا بر مصاحبه همسر کریم مجاطی وی و همسرش با گذرنامه قانونی از اسپانیا به ایران و سپس افغانستان سفر کرده است.

در فاصله کمتر از دو هفته، تلویزیون الجزیره، پیام‌های صوتی و تصویری ایمن ظواهری - بن لادن - زرقاوی و حکمتیار را پخش نمود که وعده ضربات کوبنده می‌دادند. ظواهری گفت: در کمتر از سه سال، با انجام هشتصد عملیات کمر آمریکا را شکسته است. زرقاوی وعده ایجاد امارت اسلامی به سبک امارتستان طالبان را داد.

هرچند این نشان می‌دهد که نیروهای القاعده و طالبان دوباره جان گرفته‌اند و قادرند، دست به عملیات هماهنگ بزنند و نیروهای طالبان، افراد وفادار به گلبدین حکمتیار و عوامل شبکه القاعده به صورت کاملاً هماهنگ با تاکتیک جدیدی وارد عرصه نبرد در افغانستان شده‌اند، اما استراتژی غلط کشتار غیر نظامیان سرانجام، منجر به انزوای آنان در میان مسلمانان و نیز انزوای تدریجی و هیچی آنها خواهد شد.

دیدگاه‌ها در میان اهل سنت خاورمیانه، نسبت به افراد القاعده بین سمپاتی و قهرمان دانستن آنان و جنایتکار و دشمن اسلام خواندنشان متفاوت است. عده‌ای، آنان را قهرمان و عده زیادی نیز جنایتکار می‌دانند، اما برخی نیز عملکرد غلط غرب را سرمنشأ ظهور آنان دانسته و غرب را مقصر می‌دانند.

آمریکا تلاش کرد، در چهار چوب طرح خاورمیانه بزرگ، ریشه‌های اجتماعی القاعده را بخشکاند، ولی همه شواهد نشان می‌دهد که آمریکا در این هدف نیز به دلیل سوابق غلط خود ناکام مانده است.

کار کمونیستی

زیر نظر شورای مرکزی سازمان اتحاد فدائیان کمونیست
منتشر میشود.

آدرس پستی نشریه

kar-Co
Box 100 63
400 70
SE-GBG Sweden

فاکس اتحاد فدائیان کمونیست

+۶۱ ۳۱۷۷۹۲۵۷۱

سایت سازمان در اینترنت

www.fedayi.org

روابط عمومی webmaster@fedayi.org

شورای مرکزی

centralconcil@fedayi.org

نشریه کار کمونیستی

kar@fedayi.org

کمیته کردستان

kurdistan@fedayi.org

کمیته آذربایجان

azer@fedayi.org

امور پناهندگی

panahjo@fedayi.org

هرچند القاعده پس از یازده سپتامبر در میان مسلمانان خاورمیانه عربی، سمپات‌های زیادی جذب کرده است، اما اعمال جنایاتکارانه آنان در عراق، نسبت به غیر نظامیان و ترغیب جنگ طایفه‌ای، وجهه آنان را در میان مسلمانان میانه‌رو به شدت تخریب کرده است.

پاکستان تا کنون ۷۵۰ نفر از افراد سرشناس القاعده، از جمله ابو مصعب سوری، خالد شیخ محمد، ابو الفرج لیبی و رمزی بن شبیه را دستگیر کرده است. با توجه به وفور گذرنامه قلابی در مرزهای پاکستان و افغانستان در سال‌های گذشته، احتمال سفر مخفیانه برخی نیروهای القاعده به ایران وجود داشته است، کما این که بنا بر مصاحبه همسر کریم مجاطی وی و همسرش با گذرنامه قانونی از اسپانیا به ایران و سپس افغانستان سفر کرده است؛ چنانچه مقامات آمریکا نیز ایران را گاهی متهم کرده‌اند که عناصر القاعده، از جمله سه تن از پسران آقای بن‌لادن، چند تن از همسران بن‌لادن و بستگان او و همچنین سخنگوی القاعده آقای سلیمان ابوالغیث در ایران حضور داشته‌اند.

شاید در مجموع، تعداد طرفداران وابسته به القاعده، که در زندان‌های کشورهای خاورمیانه از مغرب عربی تا خلیج فارس هستند، افزون بر دوازده هزار نفر باشد. اگر این عدد را در پنج ضرب کنیم، در به دست آوردن تعداد هواداران (سمپات‌های) آنها مبالغه نکرده‌ایم.

منابع:

المجله - تنظیم القاعده من داخل - القدس العربیه، شماره مورخ ۱۸ مارس تا ۲۷ مارس ۲۰۰۵، سلسله گفتار ابوجندل ناصر البحری.

- الشرق الاوسط ۲۹ آوریل ۲۰۰۶.

- الشرق الاوسط ۲۰۰۵/۶/۱۵ مصاحبه با فتیحه محمد الطاهر حسنی، همسر کریم مجاطی.

- تنظیم القاعده داخل مراکز التاهیل اردن - قدس عربی ۹ تا ۱۲ می ۲۰۰۶

برنامه سازمان را مطالعه کنید
در تکثیر و پخش آن به کوشید!
برنامه را میتوانید از سایت
سازمان داونلود کنید

www.fedayi.org